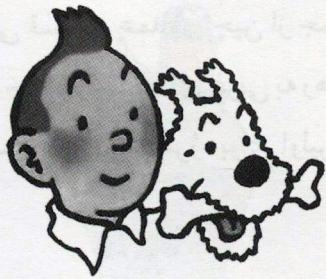
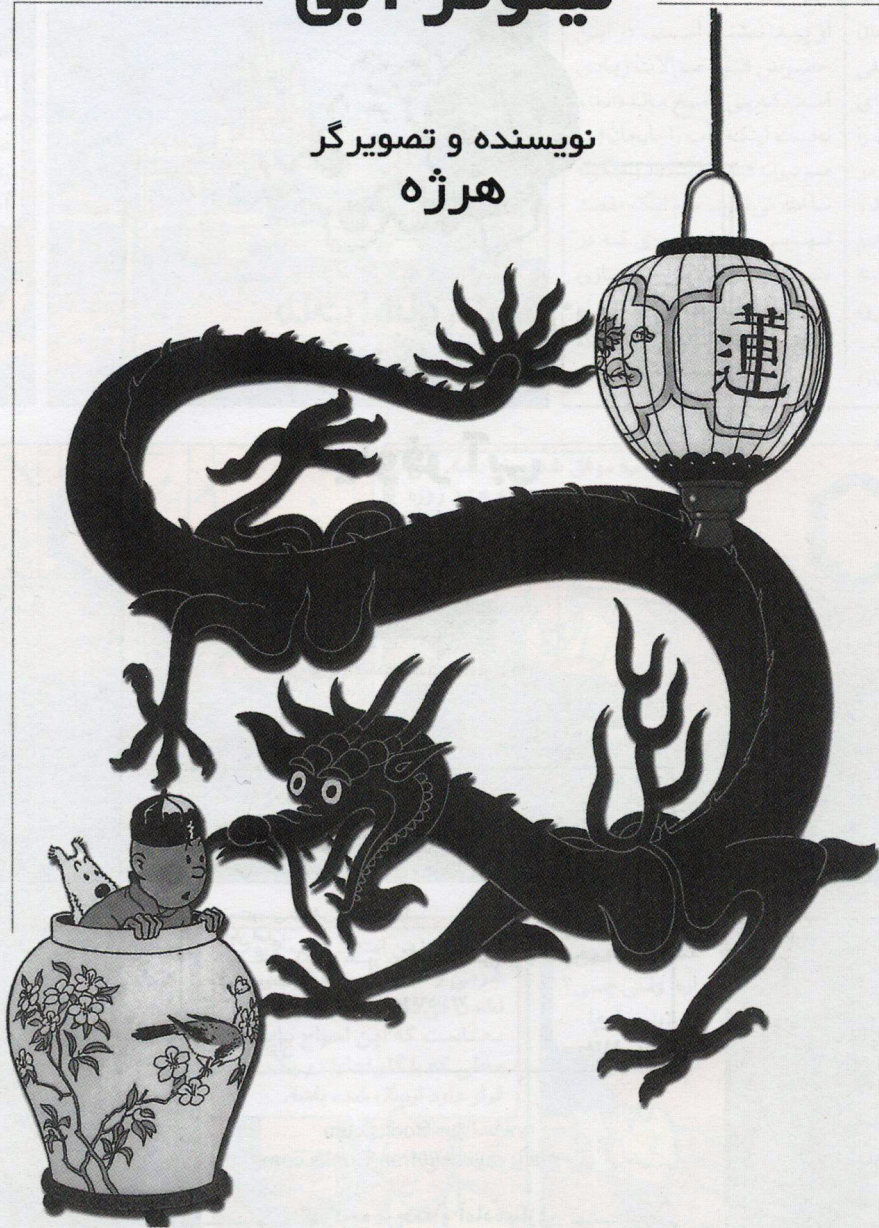


به نام خدا



نیلوفر آبی

نویسنده و تصویرگر
هرژه



ماجراهای، تن تن
خبرنگار جوان

نیلوفر آبی



دی دی
حررررر
بوووو...

آخه من چطوری
می تونم با این سر و
صدا بخوابم؟ با خرخر
راد یو دیگه یه لحظه هم
آرامش ندارم!



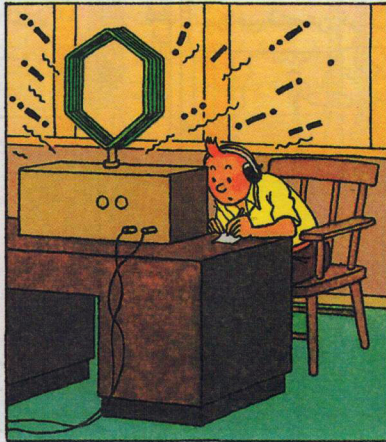
تن تن و برفی

قهرمانان ما، پس از مبارزه بی امان با گروه مخوف تبهکاران بین المللی قاچاق مواد مخدر که در ماجرای سیگارهای فرعون شرح آن را خواندید، در حال استراحت در قصر مهاراجه گایاجاما هستند. گروه تبهکاران و قاچاقچیان هم کاملاً از هم پاشیده شده اند. البته هنوز سرنوشت رهبر این گروه خبیث در حاله ای از ابهام است. پس از سقوط او به دره هنوز جنازه

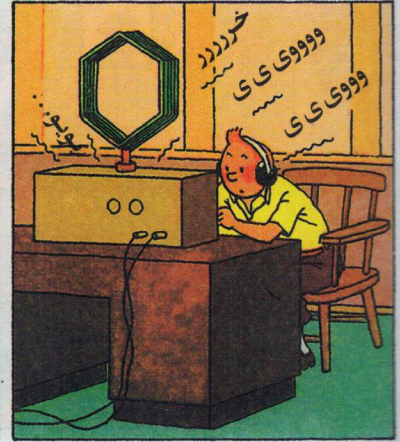
او پیدا نشده است. در این خصوص هنوز سؤالات زیادی است که بی پاسخ مانده اند، نخست اینکه «آب راجایان» یا سم دیوانه کننده چیست؟ و چگونه ساخته می شود. دوم اینکه مقصد نهایی مواد مخدری که در سیگارهای قلابی جاسازی می شوند کجاست؟ و سرانجام اینکه مغز متفکر و رهبر این شبکه عملیاتی کیست؟



به نظرم این پیام خیلی بی معناست... آخه چه مفهومی می تونه داشته باشه؟



اه! بالاخره موفق شدم، خودشه. این همون ایستگاهی ست که چند روزه دنبالش می کردم.



حررررر
وووووی ی ی
وووووی ی ی



صاحب، تن تن. مهاراجه شما را دیدن خواستن کرداهی...

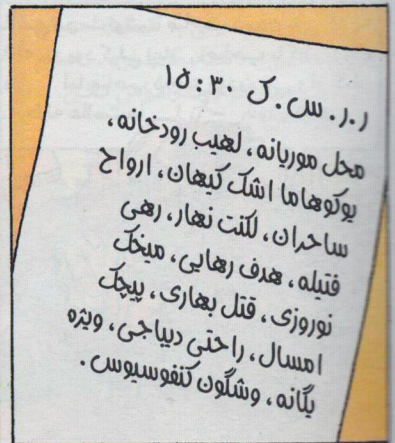
خیلی ممنون. الان می آم.



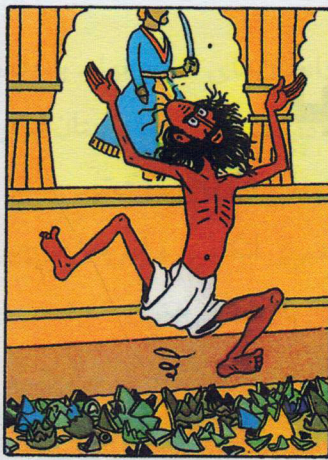
جهت یاب من امتداد غرب جنوب غربی و شرق شمال شرقی رو نشون می ده. از نظر علمی به اون معناست که این امواج باید از محلی که با گایاجاما در یک خط قرار دارد ارسال شده باشه.



حتماً یه مفهومی داره! ولی چی؟ سر در نمی آم!



ر.ر.ک. ۳۰:۱۵
محل موربانه، لعیب رودخانه،
یوگوهاما اشک کیهان، ارواح
ساحران، لکت نهار، رهی
فتیله، هدف رهایی، مینک
نوروزی، قتل بهاری، پیچک
امسال، راحتی دیاجی، ویره
بیانه، وشون کفوسیسوس.



تن تن دوست عزیز من... من خواست که مرتاض مشهور هند، راماجارما به شما معرفی کرده‌ام. او به شما نمایش دادن هی قدرت خارق العاده و توان شگفت انگیز مرتاضان هندی را.

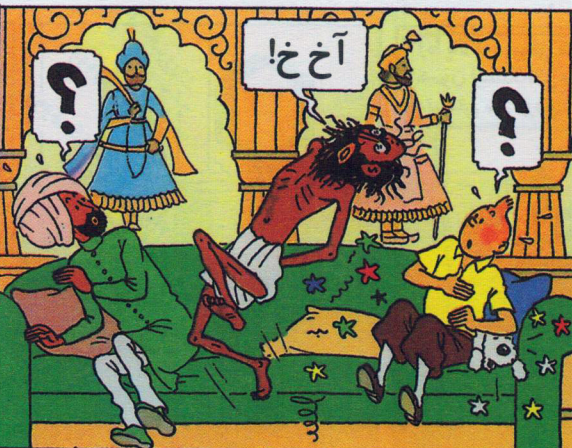
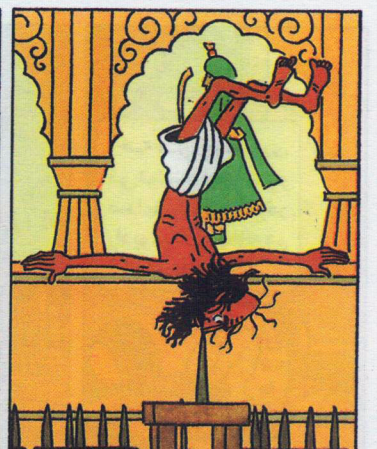
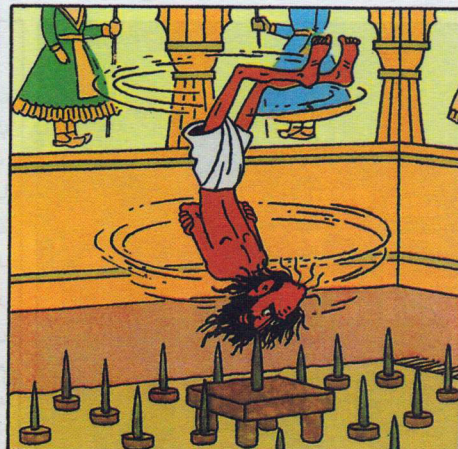
چه جالب! خیلی مشتاقم که نمایش اونو ببینم.

ولی من هیچ علاقه ای به دیدن عملیات اون ندارم.



کارهای اون خیلی عجیب و باورنکردنیه!

همین طوره که می‌گی!



آخ!



مرتاض نشستن کردن هی... تشکر کرده‌ام.

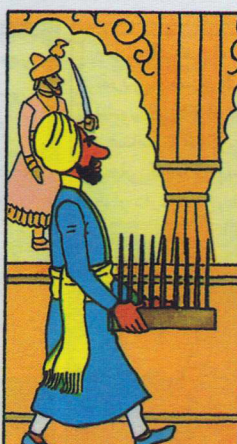


حال اگر حضرت مهاراجه اجازه دادن هی، حقیر اسرار آینده را گفتن کردن هی...

اشکالی نداره.



و حالا... آها، من در سرنوشت صاحب دیدن هی که به ماجراجویی علاقه مند بود کیلی زیاد... صاحب با کطر بزرگ روبه روشن شدن هی... اما صاحب شجاع بودن هی و از کطر نترسیدن هی، او! نه علامت‌ها... خوب نه هی...



مرا عفو کردن هی... پوست بدن حقیر کیلی احساس هی...



اون جا رو نگاه کرده‌ام! حقیر روی نازبالش نشستن کردن هی!